

اسپانیا و فرهنگ^۱

امروز ما پیروزی تازه و نیروبخش دمکراسی را جشن می گیریم. اما این همان پیروزی است که دموکراسی برضد اصول اساسی خود به دست آورده است. اسپانیای فرانکو با شتاب هرچه تمامتر در معبد گرم فرهنگ و تربیت تشریف حاصل کرده و اسپانیای «سروانتس»^۲ و «اونامونو»^۳ بار دیگر از پنجره به بیرون پرتاب شده است.

وقتی بدانیم که در مادرید وزیر کنونی اطلاعات اسپانیا، همکار مستقیم سازمان فرهنگی ملل متحد، همان کسی است که در زمان فرمانروایی هیتلر برای نازیسم تبلیغ می کرد، وقتی بدانیم حکومتی که

۱- این خطابه را گامو در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۵۲ در تالار «واگرام» پاریس ایراد کرده است.

۲- Cervantés خالق رمان معروف «دن کیشوت».

۳- Unamuno نویسنده اسپانیایی (۱۸۶۴-۱۹۳۶) که بر ادبیات کنونی اسپانیا تأثیر قطعی داشته است. وی در بیشتر رشته های ادبی و هنری چون شعر، رمان، مقاله نویسی، زبان شناسی و حتی فلسفه دست داشت. به نهضت جمهوریخواهان پیوست و از مخالفان فرانکو بود. پیش از پیروزی فرانکو مرد.

برسینه شاعر مسیحی «پل کلودل»^۱ نشان می‌زند همان حکومتی است که نشانهای «پیکان سرخ» هیملر، بانی کوره‌های آدم‌سوزی را زیب‌سینه‌ها می‌کرد، در واقع باید معتقد شویم که کشورهای دموکراسی نه «کالدرون»^۲ و نه «لوپه‌دو وگا»^۳، بلکه ژوزف گوبلز را در مجمع فرهنگی خود پذیرفته‌اند. هفت سال پس از خاتمه جنگ باید این عقب‌گرد قهرمانانه را به‌دولت آقای «پینه»^۴ تبریک گفت. اما درواقع، هنگامی که «مصالح عالی» سیاست اقتضا کند، دیگر نمی‌توان شخص او را بدان سبب که خود را دچار وسواس و دغدغه نکرده است، سرزنش کرد.

هر کسی تا کنون گمان می‌کرد که سرنوشت تاریخ تا حدی وابسته به مبارزه‌ای است که مریان برضد دژخیمان در پیش‌دارند. اما هیچ کس تصور نمی‌کرد که دژخیمان را رسماً به‌مقام مریان‌بگمارند. حکومت آقای «پینه» به این تصور پایان داد.

مسئلاً کاری در پیش بود تا حدی دشوار، و می‌بایست به هر- وسیله‌ای شده عملی گردد. اما محل درس و محل کسب‌دو چیز جدا گانه است. حقیقت این است که در این امر مسئله بازار برده‌فروشان مطرح بود. قربانیان فاشیسم اسپانیا را با اتباع مستعمرات مبادله کردند، و در

۱- Claudel سیاستمدار، نویسنده، شاعر و نمایشنامه‌نویس معاصر فرانسوی و عضو فرهنگستان این کشور.

۲- Calderon شاعر و نمایشنامه‌نویس اسپانیایی (۱۶۸۱-۱۶۰۰) که بامرگ او دوران زرین ادبیات اسپانیا خاتمه می‌پذیرد.

۳- Lope de Vega شاعر مشهور اسپانیایی (۱۶۲۵-۱۵۶۲) صاحب قدرت تخیلی شگفت، و خالق بیش از هزاروپانصد نمایشنامه.

۴- A. pinay نخست‌وزیر وقت فرانسه.

این میان کار اندیشه و فرهنگ را برای بعدها گذاشتند. وانگهی فرهنگ و اندیشه به حکومت مربوط نیست. هنرمندان ایجاد فرهنگ و اندیشه را به عهده خواهند گرفت، و سپس حکومت‌ها بر آن نظارت خواهند کرد، و در صورت لزوم برای نظارت بهتر، هنرمندان را از صفحه روزگار محو خواهند کرد.

سرانجام روزی خواهد رسید که مشتی چکمه پوش و کارخانه‌چی به خود جرأت بدهند که در مقام سخن از مولیر و ولتر ضمیر «ما» بکار برند، یا اشعار دیگر گون‌شده شاعری را که لحظه‌ای پیش تیربارانش کرده‌اند، به چاپ برسانند. آن روز که همین روزگار ماست، لااقل باید به حال هیتلر بیچاره رقت آوریم. بهتر می‌بود که هیتلر به جای خودکشی، بر اثر افراط در خیال‌پروری، از دوست خود فرانکو تقلید می‌کرد و شکیبایی پیشه می‌ساخت. اگر چنین می‌کرد بی‌شک امروز نماینده «یونسکو» برای ترویج فرهنگ در افریقای مرکزی فرانسه بود. و موسولینی در اعتلای سطح فرهنگ کودکان حبشه، با کسانی که پدرانشان در زمانی نه‌چندان دور به دست او قتل عام شده بودند شرکت داشت. آنگاه در اروپایی مصالحه‌گر، همه و همه در ضیافت مجللی که از طرف سرداران و سالاران، با خدمتکاری جوخه‌ای از وزیران دموکرات و صددرصد واقع بین، به افتخار پیروزی اندیشه و فرهنگ تشکیل می‌شد، حضور می‌یافتند.

کلمه «زدگی» در اینجا بسیار ضعیف و نارساست. اما به نظر چنین می‌رسد که از این پس باز هم ابراز تنفر ما بی‌فایده باشد. چون حکومت‌های ما برای گذشتن از افتخار و فرهنگ به اندازه کافی هوشیار و واقع بین هستند. پس ما نیز هیچگاه تسلیم احساسات نشویم، بلکه

برعکس، بکوشیم تا واقع بین باشیم. چون توجه عینی به موقعیت تاریخی، فرانکورا هشت سال پس از انهدام بنای قدرت دیکتاتورها در ویرانه‌های برلن، به سازمان فرهنگی ملل متحد راه می‌دهد، پس ما نیز با دیدی عینی به وقایع بنگریم و دلایلی را که برای حفظ فرانکو می‌آورند با استدلال خشک بررسی کنیم.

نخستین دلیل اینان اصل عدم مداخله است، که می‌توان آنرا چنین خلاصه کرد: امور داخلی يك کشور جز به خود همان کشور مربوط نیست. به عبارت بهتر يك دموکرات خوب همیشه در چهار دیواری خانه خود می‌ماند. این اصلی تعرض ناپذیر است، ولسی بیگمان ناگواری‌هایی دارد. قدرت یافتن هیتلر به کسی جز آلمان مربوط نبود. در واقع قربانیان نخستین اردوگاه‌های آلمان را آلمانی‌ها، چه یهودی چه کمونیست، تشکیل می‌دادند. اما هشت سال بعد، «بوخن والد» این پایتخت رنج و درد، دیگر يك شهر تمام اروپایی بود. چه مانعی دارد؟ قانون قانون است. هر کس در خانه خود پادشاه است. پس این قانون را بپذیریم و بدانیم که همسایه دیوار به دیوار ما می‌تواند تا آنجا که دلش بخواهد زنش را کتک بزند و به بچه‌هایش عرق دو آتشه بخوراند. اما در اجتماع ما يك قانون كوچك اصلاحی هم هست: اگر همسایه ما افراط کرد، کودکان را از او می‌گیرند و به مؤسسه عمومی‌شان می‌سپارند. فرانکو نیز می‌تواند افراط کند. و باز فرض کنیم که همسایه طلبکار می‌تواند در خانه خود، بی‌هیچ حسابی، حتی به بهای خون و شرف بدهکار، طلب خود را وصول کند. در اینجا باز از شما کاری ساخته نیست. بسیار خوب. اصلاح این قانون بسیار آسان است، اما شما شانه بالا می‌اندازید، زیرا دخالت در این امور کار شما نیست.

منتهی اگر این همسایه ضمناً بازرگان هم باشد شما مجبور نیستید در خدمت او باشید. و هیچ اجباری ندارید که او را کمک کنید: یعنی به او پول قرض بدهید و با او هم سفر شوید. روی هم رفته شما می‌توانید بی‌آنکه در کارش دخالت کنید از او روی بگردانید. اگر در آن محل، مردم بسیاری با او چنین رفتار کنند، این سبب خواهد شد که بازرگان ما در کار خود تأمل کند و ببیند نفع او در چیست. دست کم این احتمال هست که وی در دوست داشتن افراد خانواده‌اش تجدید نظر کند. از این نکته می‌گذریم که این طردشدگی ممکن است دلیل مساعدی برای همسر او فراهم کند. بیگمان این معنای عدم مداخله حقیقی است. اما همین که شما با چنین کسی هم سفره شدید یا به او پول قرض دادید و وسایل کار و موجبات تشویق وی را - که لازمه ادامه رفتار او است - فراهم ساختید، این بار شما در کار او مداخله حقیقی کرده‌اید، مداخله به ضرر مظلومان. و هنگامی که مخفیانه بر روی بطری عرق دو آتشه‌ای که این مرد به عنوان تقویت به کودکانش می‌خوراند، برچسب ویتامین زدید، و مخصوصاً هنگامی که در برابر چشم همه مردم پرورش فرزندان را به او سپردید، آنگاه شما با مال جنایتکارتر از او هستید. کار شما جنایت در جنایت است زیرا جنایت را تشویق کرده‌اید و بر آن نام فضیلت نهاده‌اید.

دلیل دیگری که برای مساعدت به فرانکو، به رغم کارهای ناروای او، می‌آورند مخالفت او با کمونیسم است. باید گفت نخست این مخالفت در کشور خود او صورت می‌گیرد. دیگر آنکه مخالفت او با کمونیسم با تهیه پایگاههای لازم برای استراتژی جنگ آینده توأم است. در این باره نمی‌پرسیم که آیا این استدلال موجب سرافرازی

هست یا نه، فقط می‌پرسیم که آیا این استدلال درست است؟
توجه کنیم که این دلیل، با دلیل اول مطلقاً معارض است: نمی-
توان طرفدار عدم مداخله بود و ضمناً در جلوگیری از پیروزی فلان
و بهمان حزب در کشوری غیر از کشور خود مداخله کرد. اما این
تناقض گویی موجب هراس و تشویش هیچ کس نمی‌شود؛ زیرا هیچ
کس، جز احتمالاً «پونس پیلات»^۱، واقعاً به اصل عدم مداخله در سیاست
خارجی معتقد نبوده است.

جدی باشیم و فرض کنیم که می‌توان به منظور حفظ آزادی،
فقط برای يك دم، با فرانکو متحد شد و از خود پرسیم که فرانکو
چگونه خواهد توانست، در برابر استراتژی جبهه «شرق» به استراتژی
آتلانتیک کمک کند؟

نخست باید گفت که حاصل تجربه دائمی در اروپای معاصر
آنست که محافظت رژیمهای استبدادی، یعنی تقویت کمونیسم، در
مدهای کم و بیش متفاوت. در کشورهایی که آزادی، هم عملاً در
روح مردم جایگزین شده و هم جزء آئین سیاسی مملکت گردیده
است، کمونیسم پیشرفتی ندارد. برعکس، هم چنان که آزمون کشورهای
اروپای شرقی مدلل می‌دارد، برای کمونیسم هیچ موقعیتی بهتر از آن
نیست که پای خود را جای پای فاشیسم بگذارد. مسلماً در کشور اسپانیا
کمونیسم از کمترین اقبال برخوردار است. زیرا با نیروی چپ واقعی،
چپ ملی و آزادیخواه، و نیز با شخصیت همه اسپانیایی‌ها روبروست.
در آخرین انتخابات آزاد اسپانیا، به سال ۱۹۳۶، کمونیست‌ها فقط ۱۵

۱- Pilate حکمران رومی فلسطین که با وجود عقیده به بیگناهی مسیح، او را
تسلیم هیأت قضایی مذهبی کرد و با شستن دست خود در آب، از خود رفع مسئولیت کرد.

کرسی از ۴۴۳ کرسی مجلس را به دست آوردند. و بدیهی است توطئه حماقت‌های بین‌المللی، از اینگونه که می‌بینیم، کافی است تا از هر فرد اسپانیایی يك مارکسیست بسازد. و اگر باز فرض کنیم، فرض باطل، که حکومت فرانکو حصارى منحصر به فرد در برابر کمونیسم است، ما واقع‌بینان چه می‌گوییم دربارهٔ سیاستی که می‌خواهد کمونیسم را در يك نقطه تضعیف کند، در حالی که آنرا در ده نقطهٔ دیگر نیرو می‌بخشد؟ زیرا هیچگاه هیچ چیز مانع از آن نخواهد شد که آنچه در اسپانیا می‌گذرد، از ضدیت با یهود و تشکیل اردوگاه‌های کار اجباری و محاکمات مستند به اقرار متهم، از نظر کروورها نفرسکتهٔ اروپا آزمایشی را تشکیل دهد که می‌توان از روی آن، میزان صمیمیت سیاستی مبنی بر دموکراسی را سنجید.

نگهداری دستگاه فرانکو همیشه مانع از آن می‌شود که این مردان به صمیمیت حکومت‌های دموکراتیکی که ادعای ارائهٔ آزادی و عدالت را دارند، اعتقاد حاصل کنند. این مردان هرگز نمی‌توانند رضا دهند که در کنار جلادان آزادی، از آزادی دفاع کنند. آیا سیاستی که اینهمه مردان آزادی دوست را به چنین بن‌بستی می‌کشاند می‌تواند خود را واقع‌بین بداند؟ این سیاست، سیاست نیست، جنایت است؛ زیرا چون بنای جنایت را استوار می‌کند، باید گفت هدفی ندارد جز نومید کردن همهٔ مردم، اعم از اسپانیایی و غیراسپانیایی که از جنایت، از هر جانب که باشد، گریزانند.

در بارهٔ ارزش سوق‌الجیشی اسپانیا، من که در هنر نظامی مبتدی جاودان هستم، صلاحیت اظهار نظر ندارم. اما به نظر من، روزگاری که مجالس فرانسه و ایتالیا دارای چند صد نمایندهٔ کمونیست شود

دیگر شبه جزیره «ایبری» ارزش زیادی نخواهد داشت. به عنوان متوقف ساختن کمونیسم در اسپانیا به وسایلی ناروا، موقعیتی مناسب برای کمونیست شدن اروپا فراهم می کنند. بطوری که اگر این امر عملی شود اسپانیا، به دنبال همه اروپا، کمونیست خواهد شد. در آن روز از این سرزمین سوق الجیشی، دلایلی که متفکران و اشینگتن را متقاعد سازد، رخت بر خواهد بست. البته اینان خواهند گفت که: «پس ما جنگ را شروع می کنیم». البته البته. شاید فاتح هم بشوند. اما من به «گویا»^۱ و جسد های قطعه قطعه شده اسپانیا می اندیشم. می دانید او چه خواهد گفت: «Grande hazana, con muertos» «شهامتی بزرگ، برضد مردگان».

اینهاست دلایل ضعیف آن رسوایی عظیمی که ما به مناسبت آن در اینجا گردهم جمع شده ایم. در حقیقت من نمی خواهم به این تظاهر تن در دهم که در این کار ملاحظات فرهنگی در میان بوده است. در پشت پرده فرهنگ جز مسئله تجارت چیزی مطرح نیست. ولی حتی در مورد تجارت صرف نیز کار اینان توجیه پذیر نیست. شاید این کار، چند تاجر نوکیسه را به نوایی برساند. اما برای هیچ کشوری و برای اثبات هیچ امری مفید نیست. ولی آن عده از مردم اروپا را که هنوز قدرت مبارزه دارند، از نظر استدلال، خلع سلاح می کند. بدین سبب هنگامی که فرانکو به سازمان فرهنگی ملل متحد پذیرفته می شود، محال است که روشنفکری درباره این سازمان نظری دو گانه داشته باشد. کافی نیست بگوییم که با سازمانی که چنین کاری را می پسندد، ما هر گونه همکاری را نفی می کنیم. بلکه باید پس از این هر کدام به سهم خود رودر رو و

به شدت با این سازمان بجنگیم، تا روشن شود که این سازمان آنچه ادعا می کند نیست. به جای انجمنی از روشنفکران طرفدار اندیشه و فرهنگ انجمنی است از حکومت هایی که معلوم نیست خدمتگزار کدام سیاستی هستند.

آری، از همان لحظه ای که فرانکو وارد سازمان فرهنگی ملل متحد شد، این سازمان از مجمع فرهنگ بین المللی خارج شد. ما باید این نکته را فاش سازیم. خواهید گفت که این سازمان مفید است. درباره ارتباط انجمن های اداری و فرهنگ، سخن گفتنی زیاد است. اما دست کم باید مطمئن باشیم انجمنی که بخواهد دروغ دوران ما را جاودانی کند مفید نمی تواند بود.

اگر سازمان فرهنگی ملل متحد نمی توانست استقلال خود را حفظ کند چه بهتر که از میان می رفت. از همه اینها گذشته مجامع فرهنگی در گذرند، اما خود فرهنگ می ماند. مطمئن باشیم که به سبب باز شدن مشتش مؤسسه سیاسی بلند پایگاهی، فرهنگ نابود نخواهد شد. فرهنگ راستین با راستی زنده می ماند و با دروغ می میرد. و با همه اینها به رغم طاق و رواق سازمان فرهنگی ملل متحد، و به رغم زندانیهای مادرید، فرهنگ بر سنگفرش جاده های تبعید زنده خواهد ماند.

فرهنگ همیشه اجتماع فرهنگی خود را حفظ خواهد کرد. اجتماعی منحصر به فرد، اجتماع سازندگان و آدمیان آزادی که به رغم خشونت مستبدان و سست عنصری دموکراسی های بورژوازی، به رغم محاکمات پراگ و به رغم رگبارهای اعدام بارسلن، همه سرزمین ها را می شناسد، ولی فقط در خدمت يك سرزمین است: سرزمین آزادی.

درچنین اجتماعی است که ما اسپانیای خادم آزادی را می‌پذیریم، نه اینکه از پنجره واردش کنیم و از در بیرونش برانیم، بلکه آشکارا و با ادب او را می‌پذیریم. با احترام و عطوفتی که به او مدیونیم. با تحسینی که نسبت به آثار ادبی او و به روح او داریم. و با حق‌شناسی عمیقی که دربارهٔ کشوری بزرگ داریم. کشوری که از او درسهای بزرگی آموخته‌ایم و باز هم می‌آموزیم.